



## او را به هوش سرشارش شناختم...

« شهید اندرزگو در حوزه علمیه قم » در گفت و شنود  
شاهد یاران با آیت الله محمد علی گرامی

درآمد:

در مقطع حضور شهید اندرزگو در قم، معدودی از فضلا و مدرسین حوزه، او را با هویت اصلی اش شناختند و علاوه بر ارتباطات علمی تا حدی با وی باب تعاملات مبارزاتی را نیز گشودند. آیت الله محمد علی گرامی از جمله عالمانی است که در آن مقطع از سید شناختی جامع و با او ارتباط داشته و از همین رو در دوران دستگیری و بازجویی مرتباً در باره وی مورد سؤال قرار می گرفته است. با ایشان در باره مرتبت درسی و شیوه مبارزاتی شهید اندرزگو گفت و گو کرده ایم که حاصل آن را از نظر می گذرانید.

میان تمام کسانی که مبارزه مسلحانه می کردند، شاید اندرزگو تنها کسی بود که با الهام از اسلام و معتقدات اصیل اسلامی و خط امام حرکت می کرد. در میان مسلمان ها کس دیگری را نداشتیم که در این جهت و به این حد، مبارزه مسلحانه داشته باشد و کارهای چریکی انجام دهد. بنابراین ملاحظه می کنید که ایشان در میحث کلیات، مسائل را خیلی خوب می فهمید و درک می کرد و لذا توانست در تمام عمر بر مدار حق حرکت کند و انحراف نداشته باشد. در قسمت جزئیات، ارتباطات علمی و سؤالاتی که می کرد، نشاندهنده ذوق سلیم و استعداد بسیار خوبش بود.

در جریان ارتباطات حوزوی که با شهید اندرزگو داشتید، تا چه حد در جریان ریز مبارزات ایشان قرار گرفتید؟ البته ایشان آدم بسیار کنومی بود و به هیچ وجه تظاهر به این کارها نمی کرد و بعضی از مسائل را بعدها و به شکل جسته و گریخته فهمیدیم، هر چند در همان زمان هم بعضی از جزئیات را می دانستیم. در سال ۵۱ که مرا دستگیر کردند، به هنگام بازجویی دائماً به من فشار می آوردند که تو با سید علی اندرزگو چه ارتباطی داری. از روی چه قرآئن و مدارکی این را فهمیده بودند؟ نمی دانم. این مسئله نشان می داد که ساواک به دو دلیل، حساسیت بسیار بالایی به او داشت. یکی اینکه در جریان اعدام منصور نقش داشت و از آن جهت پرونده اش مفتوح بود و دیگر اینکه هر چند وقت یک بار به شواهدی برمی خوردند که نشان می داد سید علی اندرزگو به شدت درگیر مسائل مبارزاتی مسلحانه است و آنها دستشان به او نمی رسید. به نظر من هر دو دلیل و جریان قابل بازبینی و دقت هستند. اولاً نباید جریان حسنعلی منصور را دست کم گرفت، زیرا او در واقع سبمل و آلت فعل جریان بود که شاه و آمریکا قصد داشتند در این کشور پیاده کنند و مصونیت مورد نظر آمریکایی، عملاً توسط منصور اعمال و اجرا شد. شاه پس از ترور منصور به شدت احساس خطر کرد و نسبت به ترورکنندگان او بسیار غضبناک بود و دیدیم که نسبت به کسانی که دستگیر شدند، چگونه رفتار کرد و طبعاً اندرزگو که دستگیر نشد، پیوسته مضروب ساواکی ها بود و به شدت، دنبال او

داشت. در ظرف پانزده سال کار پیگیر و جدی مبارزاتی، دچار هیچ نوع انحراف فکری و اعتقادی نشد. او با مجاهدین خلق در ارتباط بود و اساساً مجاهدین خلق تا مقطعی، مورد علاقه همه ما بودند، یعنی در مقابل فداییان خلق که مارکسیست بودند، ما به مجاهدین دل بسته بودیم و از حوزه و از طرف علما هم کمک های مادی و معنوی زیادی به اینها می شد، من و چهار نفر دیگر در سال ۵۱ به دلیل اعتراضی که به حکم اعدام اینها کردیم، به زندان افتادیم. پس از آن، اعلامیه هایی از طرف حوزه داده شد و آخر الامر هم وقتی فضا مساعد شد، امام هم از نجف اعلامیه دادند. هر جا که صحبت می شد، می گفتیم اینها مذهبی هستند و رژیم، بی خود به اینها می گوید مارکسیست. در آن مقطع و قبل از اینکه انحرافات اینها آشکار شود، حتی بعضی از آقایان، از وجوهات شرعی به اینها کمک می کردند. این همه را گفتیم که بدانید اندرزگو سالیان متمادی با اینها ارتباط داشت، به آنها کمک تسلیحاتی و مالی می کرد، اما به مجرد اینکه فهمید که آنها از نظر اعتقادی، گرایشاتی به مارکسیسم پیدا کرده اند، راهش را از آنها جدا کرد و اساساً در

شهادت

به رغم اینکه به دلیل مبارزات مسلحانه، در معرض عقاید و افکار مختلف بود و با مبارزینی که از نظر فکری وابسته به مکاتب دیگر بودند، ارتباط داشت، در ظرف پانزده سال کار پیگیر و جدی مبارزاتی، دچار هیچ نوع انحراف فکری و اعتقادی نشد.

در گفت و گوی با شما، مایلیم از استعداد علمی شهید اندرزگو صحبت کنیم. شما ایشان را از چه مقطعی شناختید و از این جنبه در چه رتبه ای دیدید؟

ایشان دو بار مجبور شد از تهران متوراً به قم بیاید. یکی بعد از جریان ترور منصور بود و یک بار پس از آنکه در چیدر از دواج و مدتی زندگی کرد، پس از آنکه فعالیت ها و محل زندگیش لو رفت، به قم آمد. من دورادور ایشان را می شناختم، ولی در ملاقات های حضوری و سؤال و جواب هایی که مطرح شدند، شناختم بیشتر شد. البته سؤالات چندان پیچیده ای مطرح نشدند، ولی همان سؤالات معمولی هم نشان می دادند که او انسان بسیار با استعداد و هوشمندی است و اگر فرصت پیدا می کرد و در تحصیل مجهز می شد، می توانست به مدارج عالی برسد، کمالات خود او هم بسیار تمایل داشت این کار را بکند و در کنار فعالیت های مبارزاتی به تحصیلاتش ادامه بدهد. یکی از دوستان ما نقل می کرد یک بار ایشان را با کت و شلوار دیده بود، البته بعد از اینکه ایشان معمم شده بود. از او پرسیده بود، « چگونه است که لباس عادی پوشیده ای؟ » گفته بود، « حس کردم دروس مقدماتی و ادبیات را خوب خوانده ام و می خواهم به حوزه علمیه یکی از شهرها بروم و دوباره بخوانم؛ به همین دلیل از اینکه لباس روحانیت بپوشم، شرمند می شوم و می خواهم بروم و درس بخوانم. » البته قطعاً مبارزات مخفیانه و چریکی او در این مسئله نقش زیادی داشت. به هر حال در جریان این دیدارها، من متوجه استعداد زیاد او چه در جزئیات و چه در کلیات شدم. می دانید که بعضی ها کلیات را خوب می فهمند و بعضی ها جزئیات را و اهل موشکافی در جزئیات هستند. در حوزه های علمیه و دانشگاه ها این مسئله وجود دارد. که برخی اساساً نگر هستند و بعضی اهل مذاقه در مسائل خرد و جزئی ترند. ایشان در هر دو جنبه استعداد خیلی خوبی داشت. در کلیات اگر ما مرادمان مسائل اعتقادی و پایبندی اعتقادی و شناخت درست معتقدات باشد، بزرگ ترین شاهدش این است که ایشان به رغم اینکه به دلیل مبارزات مسلحانه، در معرض عقاید و افکار مختلف بود و با مبارزینی که از نظر فکری وابسته به مکاتب دیگر بودند، ارتباط



بودند. از سوی دیگر، رژیم متوجه شد که هیئت‌های مؤتلفه، زیر نظر امام کار می‌کنند و ایشان مرتباً به آنها سفارش‌هایی داشتند و بسیاری از مسائل را هم با آنها در میان گذاشته بودند. جنبه دوم، تداوم مبارزات او بود. اینکه او توانست پس از ترور منصور، پانزده سال فعالیت کند و دستگیر هم نشود، از تسلط بر نفس خارق العاده او حکایت دارد. او که به شدت تحت تعقیب بود، چه در تهران و چه در قم، بارها به پلیس و مأموران ساواک برخورد کرد که از او نشانی شهید اندرزگو را خواسته بودند و او با نهایت خونسردی جوابشان را داده و آنها را گمراه کرده بود. حتی یادم هست به شکلی به او خبر داده بودند که مأمورین ساواک می‌خواهند به خانه شما در صفاییه بریزند. او به سرعت آمد و اسباب و اثاثیه‌اش را جمع کرد و رفت و این کار را با چنان سرعتی انجام داد که همه مبهوت شدند. بخشی از کارهای ایشان در جریان زندگی مخفی، مسافرت‌هایی بود که به خارج از کشور انجام می‌داد. یکی از این مسافرت‌ها، سفر به افغانستان بود و بعضی از برادران روحانی، در این مسیر به او کمک کردند و خیلی زحمت کشیدند. علاوه بر این همسرش هم همراهش بود و زندگی این خانم در کنار او و سفر به افغانستان و مشکلاتی که تردد آنها وجود داشت، با دشواری‌های زیادی همراه بود. بعد از آنکه به مشهد برگشت، باز هم آقایان روحانیون به او کمک می‌کردند، از جمله آقای مهمانی بود که مقدمات بعضی از فعالیت‌هایش را هم فراهم کرد. البته او بعدها به همکاری با ساواک متهم شد. به هر حال دقت بی‌نظیری که شهید در مخفیکاری و زندگی مخفی داشت، باعث شده بود که بسیاری باور کنند که او گرفتار شدنی نیست و موجود عجیب و غریبی است که کارهایش را با شیوه‌های درستی انجام می‌دهد. وقتی خبر شهادت او آمد، من و چند نفر از برادرها در زندان جیرفت زندانی بودیم. اول خبر آمد که او را زنده دستگیر کرده و خیلی هم شکنجه

داده‌اند. ما از شنیدن این خبر خیلی متأسف شدیم، هم از بابت دستگیر شدن خودش و هم به دلیل اینکه بسیاری از رشته‌ها و پیوندها به او مربوط می‌شدند. اندکی نگذشته بود که فهمیدیم که خبر اول دروغ بوده و به شهادت رسیده است. جنابعالی در خاطراتتان به موفقیت شگفت‌انگیز شهید اندرزگو در مبارزات مسلحانه مستمر و طولانی علیه رژیم شاه اشاره کردید. به نظر شما علل و رموز این موفقیت در قیاس با چریک‌هایی که تاریخ دنیا ثبت کرده، چه بود؟ یکی از دلایل این بود که او در محدوده‌ای که برای فعالیت‌ها و مبارزات خود انتخاب کرده بود، بسیار محبوب بود. از انقلابیون کمتر کسی بود که نام او را نشنیده و به او علاقمند نشده باشد. او در میان مردمی که جانشان از ستم شاه به لب رسیده بود، محبوبیت زیاد و با آنها ارتباط صمیمی و گسترده‌ای داشت. در میان مردم بود و با همه رفت و آمد و معاشرت داشت. می‌دانید که او با اسامی و چهره‌های مختلفی در جوامع حاضر می‌شد و هویتش را جز عده‌قلیلی از دوستانش نمی‌دانستند. البته چه آنهایی که او را می‌شناختند، چه آنهایی که نمی‌شناختند، برایشان بسیار محبوب بود. آنهایی که او را می‌شناختند تمایل داشتند که او بتواند کارش را ادامه بدهد و آنهایی هم که او را نمی‌شناختند، تحت تأثیر شخصیت مردمی و جذاب او بودند و همین باعث شد تا بتواند مدت پانزده سال با موفقیت به مبارزاتش ادامه بدهد و این در تاریخ دنیا هم بی‌نظیر است. مادر تاریخ می‌بینیم که مثلاً چه‌گوارا به عنوان یک چریک شاخص در جهان و به عنوان یکی از مبارزان ضد امپریالیستی، به این دلیل که در حوزه فعالیتش، نفوذ و جایگاهی نداشت، دستگیر شد. می‌دانید که کاسترو به او پیشنهاد کرد که وزارت صنایع و معادن را قبول کند، ولی او گفت که اینجا را ساختم و باید برویم و جاهای دیگر را بسازیم. فکر می‌کنم چه‌گوارا احساس می‌کرد که انقلاب کوبا دارد از خط اصلی و اصیل خود منحرف می‌شود. کوبا می‌خواست از زیر سیطره آمریکا نجات پیدا کند، ولی پس از استقلال، عملاً داشت مستعمره شوروی می‌شد. به دنبال همین مسئله بود که او از کاسترو جدا شد، اما نه جدا شدنی که به کاسترو ولطمه بزند، بلکه خیلی آرام به سوی بولیوی رفت. من از این جهت می‌گویم نفوذ بین مردم واقعاً تأثیر تعیین‌کننده دارد، چون چه‌گوارا هنگامی که می‌خواست در بولیوی کار کند، عملاً موفق نشد. زیرا در میان مردم آنجا چندان جایگاهی نداشت. او در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «ما الان در منطقه‌ای که هستیم، امنیت نداریم و شاید خود مردم بیایند و ما را بگیرند و لو بدهند.» و نهایتاً هم همین طور هم شد و ضد چریک‌هایی که توسط آمریکایی‌ها تعلیم دیده بودند، به کمک مردم بومی، آنها را دستگیر کردند و از بین بردند. یکی از عللی که اندرزگو توانست به مدت پانزده سال، ساواکی‌ها را معطل خود نگه

دارد، در حالی که ساواک تصور می‌کرد یکی از قوی‌ترین سرویس‌های امنیتی دنیاست، همین ارتباط او با مردم بود. بیش از همه، خود امام چنین نقشی داشتند. امام هیچ وقت بار انقلاب را روی دوش گروه‌های مبارز مسلح نگذاشتند. بعضی از اینها آدم‌های مخلصی بودند، اما امام صلاح نمی‌دانستند گروه‌های مبارز مسلح به شکل مستقیم و منحصر وارد جریان انقلاب شوند و لذا این انقلاب تلفات کمتری هم داشت. در دوران مبارزه، بسیاری از مبارزین دستگیر شدند و به زندان افتادند و واقعاً نمی‌دانستند آیا راه خواهند شد یا نه و چگونه؟ و آن چیزی که آنها را نجات داد، او جگربری انقلاب و حرکت مردمی امام بود، وگرنه همگی همان جا می‌ماندند. یکی دیگر از علل موفقیت اندرزگو، رازدار بودن و سر نگهدار بودن او بود. این ویژگی در تمام کسانی که توانسته‌اند حرکت موفق را ادامه بدهند و انقلاب کنند، وجود داشته است. یکی از خصوصیات بارز امام هم همین بود. امام قبل از بیرون راندن شاه، هیچ وقت نشان ندادند که می‌خواهند جهت مبارزه را به سمت آمریکا ببرند. البته ایشان قبل از پیروزی انقلاب، زیاد از آمریکا مذمت می‌کردند، اما نشان نمی‌دادند که هدف بعدی ایشان آمریکا است. این یکی از ویژگی‌های امام و دلیل پیروزی ایشان بود. مرحوم اندرزگو هم از این صفت، به کمال برخوردار بود. او هرگز درباره کارها و فعالیت‌هایش با کسی حرف نمی‌زد و همین باعث شد که بتواند کارش را تا آن حد تداوم بدهد و گرفتار هم نشود. به نظر شما اکنون چه نکاتی را می‌توان از اندرزگو آموخت و او

برای جوان‌ها چه آموزش‌ها و پیام‌هایی دارد؟ واقعاً متأسفیم که از این زرمند متدین، آن گونه که باید و شاید تجلیل و کاری برای او انجام نشده. نکته تعجب‌آور این است که پس از پیروزی انقلاب از بسیاری افراد حتی غیر مذهبی و کسانی که خیلی زود دستگیر شدند، تجلیل به عمل آمد و از آنها قهرمان ساختند، ولی از این بزرگوار حرفی نزنند. مثلاً به نظر شما خسرو گل‌سرخ، جز همان جریان محاکمه که پخش شد، چه کار مبارزاتی عظیمی داشت و چه تأثیری بر روند مبارزه گذاشت، ولی از او یک قهرمان ساختند. یادم هست کسی به اسم پاک‌نژاد جزو اولین گروهی بود که می‌خواستند به فلسطین بروند. در دوران مبارزه از او چهار قهرمانی ساخته بودند و دائماً از اینکه چنین و چنان کرده، حرف می‌زدند، در حالی که در داخل زندان، حتی خود کمونیست‌ها هم او را قبول نداشتند، چون او معتقد بود که اگر کمونیست‌ها بخوانند در ایران کار کنند، باید تظاهر به دینداری کرد و نباید با مذهب مخالفت کرد و بقیه با او همفکر نبودند. اما بعد از پیروزی انقلاب، از او استقبال مفصلی کردند و از او یک قهرمان ساختند. متأسفانه در بین مذهب‌بین و انقلابیون خیلی کم به این مسئله توجه می‌شود و فقها، علما و انقلابیون مبارز در طول تاریخ، گمنام و ناشناخته باقی می‌مانند، در حالی که طرف مقابل اگر فردی را داشت که یک صدم فضایل اینها را داشت، همه دنیا را از تبلیغات خود پر کرده بود. یادم هست که مرحوم اشراقی که از منبری‌ها و مفسرین معروف قم بود، روی منبر با تندی خطاب به مردم می‌گفت، «ای مرده پرست‌ها! من واقعاً نمی‌دانم که این چه جریانی در جامعه ماست که فرد تازه و در زمان و عصر خودش هست، کاری نمی‌کنیم، اما بعد از درگذشتش، متوجه او می‌شویم و تازه اگر این طور هم بود، خوب بود. بعد از فوت فرد هم کار چندانی نمی‌کنیم. به هر حال مرحوم اندرزگو با توجه به مبارزاتی کرد و ویژگی‌هایی که داشت و زحماتی که کشید، بسیار بیش از اینها شایسته تجلیل و بازشناسی است. شهید اندرزگو به دلیل شیوه مبارزه و شور و هیجانی که در شیوه زندگی او وجود دارد، برای جوان‌ها شخصیت بسیار جذابی است و لذا می‌توان او را به عنوان یک مبارز مسلمان برای آنها مطرح کرد و از این طریق الگویی کارآمد، متدین و شجاع را فراروی آنها قرار داد.



**اینکه او توانست پس از ترور منصور، پانزده سال فعالیت کند و دستگیر هم نشود، از تسلط بر نفس خارق العاده او حکایت دارد. او که به شدت تحت تعقیب بود، چه در تهران و چه در قم، بارها به پلیس و مأموران ساواک برخورد کرد که از او نشانی شهید اندرزگو را خواسته بودند و او با نهایت خونسردی جوابشان را داده و آنها را گمراه کرده بود.**

